

آتش «احساس» و گلس

خوشمان نمی آید و هر چه می گوید با او مخالفت می کنیم. وقتی این طوری شد، دیگر منطقی نیستیم و داریم احساسی حرف می زنیم. دوم آنکه باید بتوانیم بین مباحث ارتباط درستی ایجاد کنیم. برقراری ارتباط منطقی بین مباحث، به دانش و دقت ما بستگی دارد. در مثال توپ فروش، به ما گفته اند توپ های باقی مانده را حساب کنید. چه می شد اگر به جای تفریق کردن، تقسیم می کردیم و باقی مانده را حساب می کردیم. پس دانش مربوط به مسیر حل مسئله مهم است.

افراد غیر احساسی و دارای دانش و دقت، بعد از انتخاب، شک و دودلی به خودشان راه نمی دهند. با نظرات متفاوت به سادگی کنار می آیند و هر ایده را به عنوان مسئله ای قابل تأمل قبول می کنند. آن ها سعی می کنند در تحلیل عقاید و اندیشه ها ارزش های خودشان را نادیده بگیرند. به همین علت در این افراد کمتر نشانه ای از تعصب دیده می شود. برعکس، افراد احساسی معمولاً با اندیشه های مخالف و متفاوت برخوردی متعصبانه دارند و نمی توانند بدون در نظر گرفتن ارزش های خودشان عقاید دیگران را داوری کنند. احساسات و تعصب چشم ما را به روی واقعیت می بندد و عقل انسان را از چارچوب تفکر منطقی خارج می کند. هواداران فوتبال با تعصب و عشق فراوان از گروه خود حمایت می کنند و هیچ حرفی را در نقد گروه خود نمی پذیرند. در مقابل، هواداران گروه مقابل با عصبانیت جبهه می گیرند. این تعصب و عصبانیت باعث می شود هواداران نقاط ضعف و ایرادهای گروه محبوب خود را نبینند و این نقاط ضعف بیشتر و عمیق تر شوند، در حالی که اگر تعصب کورکورانه را کنار بگذارند و این ایرادها را بپذیرند، به پیشرفت و بهتر شدن گروه محبوبشان کمک خواهد شد.

در تفکر منطقی جهت و مسیر مشخصی دنبال می شود. افرادی که منطقی عمل می کنند، معمولاً از برنامه های بلندمدتی که از قبل برای خودشان طراحی کرده اند پیروی می کنند و مسیر حرکتشان ثابت و مشخص است. بنابراین می توانید آینده آن ها را پیش بینی کنید یا مسیرشان را حدس بزنید. اما برعکس آن ها، افرادی که احساسی عمل می کنند، بارها تغییر مسیر می دهند و هر بار که از آن ها درباره برنامه هایشان سؤال بپرسید، جواب متفاوتی به شما خواهند داد. افراد احساسی غیرقابل پیش بینی و غیرقابل محاسبه هستند.

«جازه بدهید منطقی صحبت کنیم. بحث کردن با شما فایده ای ندارد. منطقی ندارید. باید در این موقعیت منطقی فکر کنیم. اصلاً شما دهه هشتادی ها منطقی سرتان نمی شود!...» این ها نمونه ای از جملاتی هستند که به گوشتان خورده اند، یا به بی منطقی بودن متهم شده اید یا طرف مقابل را بی منطقی فرض کرده اید. اصلاً این منطقی چیست که همه ادعا می کنند صاحب آن هستند و با منطقی فکر می کنند!

منطق قانون صحیح فکر کردن است؛ یعنی قاعده و قانونی که مشخص می کند فکر ما تا چه میزان درست است. منطق مانند یک خط کش است که به ما اطمینان می دهد خط بین دو نقطه را صاف کشیده ایم. وقتی است که فکر می کنیم می خواهیم با کمک چیزهایی که بلدیم، چیزهایی را که نمی دانیم بفهمیم. مثلاً بفهمیم اگر ۷۳ توپ داشته باشیم و ۴۵ توپ را بفروشیم، چند توپ برای ما می ماند؟ ما تعداد توپ های اولیه و تعداد فروخته شده را می دانیم و همین طور می دانیم در این مواقع باید از منها استفاده کنیم. پس بعد از منها کردن، پاسخ این است که ۲۸ توپ برای ما مانده است. ما با کمک مطالبی که بلد بودیم، به پاسخ رسیدیم. برای اینکه به پاسخ سؤالمان برسیم، فکر کردیم.

اما یک سؤال: فکر همه و همه فکرها جواب درستی به ما می دهد؟ نه! فقط فکری درست است که منطقی باشد.

پس وقتی دیگران را به منطقی نبودن متهم می کنیم یا خودمان را تحویل می گیریم و گمان می کنیم خیلی با منطقی هستیم، باید ببینیم فکر و نظر ما قاعده و قانون و در چارچوب مشخصی دارد یا نه؟

برای رسیدن به تفکر منطقی حداقل دو شرط لازم است: اول اینکه آنچه می دانیم واقعاً درست و کامل باشد. اگر خبر نادرستی به ما رسیده باشد، قطعاً نتیجه درستی هم نمی توان از آن گرفت.

مثلاً در مثال توپ فروش، اگر اعداد به ما اشتباه گفته باشند، ما نتیجه غلطی به دست خواهیم آورد.

یا اگر بدانیم چقدر توپ فروخته شده، ولی ندانیم از اول چقدر توپ وجود داشته، باز هم نمی توانیم مسئله را حل کنیم.

اما باید با چه روشی فکر کنیم که نتیجه درستی به ما بدهد؟ گاهی وقتها از چیزی خوشمان می آید و دوست داریم هر طور شده است به همه بقبولانیم که آن چیز بهتر است یا از کسی

ستان «منطق»



در تفکر منطقی باید با بررسی راه‌های مختلف و در نظر گرفتن عواقب و نتایج هر راه، یکی را انتخاب و عواقب و نتایج تصمیم را پیش‌بینی کرد و ثابت‌قدم بود.

کسانی که تفکر منطقی دارند تلاش می‌کنند در هر موقعیت بر اساس عدالت تصمیم‌گیری و عمل کنند. این عدالت مستقل از چیزی است که آن‌ها یا دیگران احتمالاً دوست دارند باور کنند یا آرزو کنند. آن‌ها غالباً روی حل مسئله، بدون ملاحظات شخصی، متمرکز هستند. منطق یکی از مهم‌ترین سلاح‌های ما انسان‌ها برای حل مشکلات است. با منطق می‌توانیم درست فکر کنیم و واقعیت‌ها را در نظر بگیریم. افرادی که تفکر منطقی دارند، می‌توانند احساسات را از تصمیمشان حذف کنند و معمولاً نتیجه تصمیمشان قابل‌انکاتر است. تفکر منطقی می‌تواند ما را از دام افراط و تفریط نجات دهد. با تفکر منطقی این توانایی را خواهیم داشت که به‌طور دائم عقاید خودمان را بازبینی کنیم و از شر تعصب نجات یابیم. این تفکر با دقت در جزئیات می‌تواند به ایجاد راه‌حل‌هایی کاربردی و درست در حل مسائل و مشکلات منجر شود.

پس زمانی می‌توانیم ادعای منطقی بودن و داشتن تفکر منطقی کنیم که اطلاعات را از منابع قابل اطمینان و موثق تهیه کنیم و فرایند فکر کردن و تصمیم‌گیری‌مان در قاعده و چارچوب دانش و دقت باشد. مشکلات در زندگی همه وجود دارند. نحوه برخورد ما با هر مشکل باید ترکیبی شگفت‌انگیز از خلاقیت و منطق باشد. باید ترکیبی شگفت‌انگیز از کنترل احساسات به هنگام بحران و پیاده‌کردن بهترین عملکرد از تفکر صحیح ما در موضوع مورد نظر باشد.

باید دقت کنیم به هنگام بروز بحران در هر بخش از زندگی تحصیلی و شخصی، در ابتدا احساسات شروع به پیش روی در ذهن ما می‌کنند. نباید به‌شدت با آن‌ها برخورد کنیم، بلکه باید ضمن توجه به احساسات، آن‌ها را در مراحل بعد اولویت‌بندی خود قرار دهیم. با توجه به موضوع، بنگرید که آیا برای حل مسئله به‌وجود آمده به تفکر منطقی، احساسی یا ترکیبی از هر دوی آن‌ها نیاز است؟

با تعریف این چارچوب‌ها و قوانین می‌توانیم عقل و احساس را در یک جهت قرار دهیم و هنگام رویارویی با مشکلات، بدون هیجان‌زدگی و دست‌پاچگی، همه جوانب کار را بسنجیم و تصمیم‌هایی بگیریم که از نتایج آن‌ها راضی باشیم.